

## پیاده‌سازی مباحث مطرح شده در جلسه‌ی ۶۱ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۲۷ مهر ۹۶

### آیات اصلی: ۷۵، ۷۸، ۷۹ بقره

کلمات کلیدی اصلی: فریق، تحریف از موضع، شرح صدر لاسلام، قساوت قلب، اُمّیون، استضعاف، تقلید، فطرت.

کلمات کلیدی فرعی: خارج کردن آیات از سیاق، هجرت در راه خدا، مذمت تقلید یهودیان، قریه، گردوخاک کردن در زندگی دیگران.

### بخش اول - گزارش کوتاه

جلسه‌ی این هفته، همزمان با ایام محرم، به مدت حدوداً ۱ ساعت ۲۰ دقیقه در محل مسجد امام رضا (علیه السلام) برگزار شد. بحث قرآنی با محوریت آیات ۷۵ و ۷۸ و ۷۹ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ (۷۵) / وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ؛ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ؛ (۷۹)) مطرح شد. و در پایان نیز، بحثی اخلاقی طرح گردید.

در ابتدا با توجه به مفهوم کلی آیه‌ی ۷۵، بیان شد که تا وقتی فریقی در جامعه هستند (همان ملأ یا خواص) که در حالیکه مطلب را می‌دانند، آن را تحریف می‌کنند نباید امیدی به هدایت آن جامعه داشت (أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ...)). سپس به بحثی راجع به تحریف از موضع پرداخته شد. با توجه به فقرات ...ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ... (۷۵ بقره) و ...يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (۷۹ بقره)، کار این فریق، «تحریف از موضع» دانسته شد. یعنی آیات را برمی‌دارند و در موضعی مخالف آن استفاده می‌کنند. در این میان توضیحی داده شد که خارج کردن آیات از سیاق و استفاده از آن در سیاق دیگر توسط اهل‌بیت، با تحریف از موضع متفاوت است. خارج کردن آیات از سیاق، بدلیل ظرفیت‌هایی است که در آیه وجود دارد. در نهایت هم گفته شد که «قساوت قلب»، باعث می‌شود تحریف از موضع اتفاق بیفتد (...وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...، ۱۳ مائده)

پس از آن به بررسی نسبت عوام و فریق پرداخته شد. با توجه به فقرات «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۷۸ بقره) و سپس «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ...» (۷۹ بقره) بیان شد که اُمّیون هم مورد عتاب و خطاب هستند، اما قرآن می‌فرماید وای بحال علما. قرآن ضمن اینکه آن گناهانی که فریق می‌کنند را با مردم قابل قیاس نمی‌داند، ولی از یک طرف توجیه مردم را هم قبول نمی‌کند. حتی توجیه «استضعاف» هم از نظر قرآن قابل پذیرش نیست. وقتی عده‌ای در بیان اینکه چرا ستمکار شدید، بهانه‌ی استضعاف را می‌آورند، خطاب می‌شوند ...قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا... (۹۷ نساء). (البته استثنائاتی وجود دارد، این توجیه از طرف کسانی پذیرفته می‌شود

که حقیقتاً ناچارند... إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ... لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا؛ ۹۸ نساء). گفته شد اینکه عده‌ای بگویند ما را گمراه کردند، ما را گول زدند، ماهواره‌ها نگذاشتند و ... این از نظر قرآن پذیرفته شده نیست. این‌ها درست است بسترهای جدیدی برای انحراف ایجاد کرده، اما در عین حال بسترهای فراوانی هم برای هدایت هم وجود دارد.

پس از آن آیاتی بیان شد که در آن در قیامت پیروان کفر(عوام) زبان به گلایه از پیشوایانشان(فریق) می‌کنند و درخواست عذاب بیشتر برایشان دارند، اما قرآن حرف آن‌ها را نمی‌پذیرد و می‌فرماید ... لِكُلِّ ضِعْفٍ... (۳۸ اعراف) عذاب هر دو برابر می‌شود. (البته دو برابر ۲ می‌شود ۴، و دو برابر ۲۰۰۰ می‌شود ۴۰۰۰، این دو با هم متفاوتند). در ادامه نیز آیات دیگری در همین زمینه بیان شد.

پس از آن دو دلیل برای نپذیرفتن توجیه استضعاف، بیان شد:

اول، بحث تقلید؛ این استدلال که از بزرگان و علمایمان تبعیت کردیم و آن‌ها ما را گمراه کردند، ((۶۷ احزاب) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا؛ رد شد. در همین زمینه بحث تقلید آغاز شد. ابتدا روایت مفصلی خوانده شد مبنی بر اینکه به این دلیل تقلید یهودیان از علمایشان مذمت شد که آن‌ها با اینکه می‌دانستند فقهایشان فسق دارند، اما باز هم از آن‌ها تقلید می‌کردند. بر این اساس اگر کسی، فسق فقیهی را بداند و از او تبعیت کند، مورد مذمت است و توجیه او پذیرفته شده نیست. در ادامه‌ی روایت، تقلید از کسی پذیرفته شد که صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَي هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ باشد.

دوم، بحث فطرت؛ گفته شد که انسان‌ها متولد بر فطرت شدند. سپس با توجه به آیاتی مثل بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴ قیامت)، يَا فَالْهَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸ شمس)، گفته شد که فجور و تقوا را نفس می‌فهمد. حتی اگر انسان فطرت را لگدکوب کند، باز چون نقش آن در لوح نفس حکاکی شده است، اثر آن باقی خواهد ماند. پس این توجیحات پذیرفته شده نیست.

پس از آن با توجه به فخره‌ی (وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ... ۷۸ بقره)، بحث اُمّی آغاز شد. گفته شد که از نظر قرآن، اُمّی و بیسواد بودن، به محروم بودن از وحی برمی‌گردد. سپس بیان شد که در عین حال که نسبت اُمّی به مشرکین، وصف منفی است، اما این نسبت به پیغمبر، وصف مثبت است. یکی از دلایل اُمّی بودن پیغمبر، رفع شک مبطلون دانسته شد (۴۸ عنکبوت) ...إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ. دلیل دیگر آن هم، این بود که پیغمبر که یکتای عالم است، باید دارای ویژگی‌های خاصی باشد. مثل اینکه ولایت پدر نداشته باشد و سواد خواندن و نوشتن هم نداشته باشد. در ضمن اینکه بیان شد درست است که پیغمبر خودش اهل کتب وحیانی نبود اما صاحب کتاب وحی است. کتابش مَهِّمِنٌ بر کتب دیگر است. نه درس خوانده و نه وحی خوانده، او مؤمن به دین حنیف ابراهیمی است. همان دین یکتاپرستی ابراهیمی. پس اُمّی بودن برای ایشان، شرافت است.

در اهمیت بحث وحی، گفته شد که در ادبیات قرآنی جایی «قریه» و روستاست که وحی در آنجا راه نیافته باشد. در عوض جایی که وحی در آن رفته باشد، «مدینه» نامیده می‌شود.

در پایان هم، موضوعی خارج از بحث قرآنی مطرح شد با عنوان گرد و خاک کردن در زندگی دیگران. در ضمن بیان روایتی، بیان شد که باید به شدت و دقت از این کار فاصله گرفت.

## \* بخش دوم – مباحث تفسیری

(۷۵ بقره) أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

(۷۸ بقره) وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَتُنَوَّنُونَ؛

(۷۹ بقره) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ؛<sup>۱</sup>

### ۱- فریق (علما و چهره‌ها)

#### ۱-۱- تحریف کلام از موضع، کار فریق

(۷-) آیه‌ی ۷۵ که عرض می‌کردیم این بود که شما فکر کردید این‌ها ایمان می‌آورند در حالیکه در میانشان، فریقی هستند که (۷۵ بقره) ... يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ... حرف خدا را می‌شنوند و می‌دانند و می‌فهمند... ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ در حالیکه مطلب را می‌دانند و فهم دارند، آن را تحریف می‌کنند. عرض کردیم منظور از «فریق»، علما و چهره‌هاست. این آیه نشان می‌دهد که کسی نباید طمع به ایمان جامعه‌ای ببندد که عالم در این جامعه در حالیکه می‌فهمد، تحریف از موضع می‌کند. یعنی موضع قرآن و آیات را تحریف می‌کند. این بحث جلسه‌ی گذشته بود. اتفاقاً آیه‌ی ۷۹ هم این را نشان می‌دهد: (۷۹ بقره) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ... پس وای بحال کسانی که کتاب را با دست خود می‌نویسند؛ تئوری‌سازی‌های خدایی می‌کنند و این‌ها را جای تئوری‌های خدا جا می‌زنند: ... ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... سپس می‌گویند این‌ها از جانب خداست. مردم هم که این چیزها را نمی‌دانند.

(۳۹+) در آیات سوره‌ی مبارکه‌ی مائده عرض کردیم که تحریف کلام از موضع، در قرآن ممکن است. هفته‌ی پیش یک مثال خوب از آن درآمد. از اینکه چطوری می‌شود یک آیه را از وسط سوره‌ی انفال که سوره‌ی جنگ است با دست خالی (چون ماجرای جنگ بدر است)، سوره‌ی سلحشوری است و اعتماد به نصرت الهی، این از موضع درمی‌آید و در موضع دیگری خوانده می‌شود: «عهدی پس از عهدی در فرض نقض عهد!!» این می‌شود مثال تحریف از موضع.

#### ۱-۱-۱ تفاوت خارج کردن از سیاق توسط اهل بیت با تحریف از موضع

یک کاری اهل بیت می‌کنند که آیات را از سیاق خارج می‌کنند و حتی بسترهای مثبت و منفی‌اش را هم عوض می‌کنند. مثلاً این فقره از آیه (۷۳ نساء)... يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا، در قرآن در بستر منفی است. این در قرآن برای آدم‌های شل و ضایعی است که بقیه می‌روند جنگ و این‌ها نمی‌روند، بعد می‌گویند کاش ما هم با این مجاهدان بودیم و به فوز عظیم می‌رسیدیم و منظور از «فوز عظیم»، «غنایم» است. ولی این عبارت، توسط اهل بیت، از این بستر خارج می‌شود.

۱. (بقره ۷۵)- آیا طمع دارید که اینان به شما ایمان آورند با اینکه طائفه‌ای از ایشان کلام خدا را می‌شنیدند و سپس با علم بدان و با اینکه آنرا می‌شناختند تحریفش می‌کردند. (بقره ۷۸)- پاره‌ای از ایشان بیسوادها می‌هستند که علمی به کتاب ندارند و از بهبودی‌گری نامی بجز مظنه و پندار دلیلی ندارند. (بقره ۷۹)- پس وای بحال کسانی که کتاب را با دست خود می‌نویسند و آنگاه می‌گویند این کتاب از ناحیه خداست تا باین وسیله بهائی اندک به چنگ آورند پس وای بر ایشان از آنچه که دست‌هایشان نوشت و وای بر آنان از آنچه به کف آوردند.

شود و در بستر مثبت استفاده می‌گردد. چون جمله تاب این را دارد. یا مثلاً (۸۶ هود) بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ... مال آن چیزی است که ته ترازو مانده در داستان حضرت شعيب. ولی بدلیل آن ظرفیت‌ها و پتانسیلی که در آیه وجود دارد، از خود این قسمت استفاده می‌شود برای حضرت بقیه الله (عج).

اما تحریف از موضع، این کار نیست. دقت کنید که استفاده از آیهی سورهی انفال، با توجه به متن آیه و همچنین «محتوایی که دین دارد»، می‌شود تحریف از موضع. در محتوای دینی ما این نیست که در فرض نقض عهد مجدد بروید و عهد ببندید که طرف مقابل رسوا شود. البته اگر (۷۵ بقره)... مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ باشد. نمی‌شود به کسی تهمت زد. ممکن است کسی نمی‌داند و در مورد این آیه اینطور فکر کرده.

### ۱-۲-۱- قساوت قلب، عامل تحریف از موضع

(۴۴-) در سورهی مائده عرض می‌کردیم که قساوت قلب را قرآن به این موضوع نسبت می‌دهد نه به گریه کردن یا نکردن. (۱۳ مائده) فِيمَا نَقَضِهِمْ مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ... این پیمان را شکستند و به خاطر همین جرم بزرگ لعنتشان کردیم... وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً... و دل‌هایشان را به قساوت مبتلا نمودیم که چکار کنند؟... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ... کلام را از موضع خودش خارج می‌کنند و در موضع دیگری استفاده می‌نمایند که اصلاً به آن موضع سازگار نیست و اصلاً برای آن موضع نیامده است.

### ۱-۲-۲- نسبت مردم با فریق علما

(۸+) اینجا یک سؤال مهم هست که آقا هم مطرح می‌کردند که بالاخره وضعیت مردم نسبت به فریق علما چیست؟ این ملاً و چهره‌ها که نصاب‌های امور دست این‌هاست و این‌ها تعیین‌کننده‌ی رفتار جامعه‌اند. در جلسه‌ی گذشته در سورهی مبارکه‌ی اعراف هم این را مفصل نشان دادیم که مخاطب انبیاء، خود مردم هستند منتها، مردم جواب نمی‌دهند؛ کسی که جواب از جانب مردم می‌دهد، ملاً هستند. این فریق که این فریق علمایی هستند که قلم بدست‌اند و این‌ها جواب می‌دهند، این‌ها مردم را اینطرف و آنطرف می‌کنند. بالاخره نظر قرآن راجع به اینکه یک عوامی را قبول می‌کند چیست؟

### ۱-۲-۱- عتاب و خطاب قرآن برای اُمیون به مراتب کمتر از علمای تئوری ساز

(۹+) در آیه‌ی ۷۸ و ۷۹ می‌فرماید یک سری یهودی هستند که این‌ها (۷۸ بقره) وَمِنْهُمْ اُمِّيُونَ... امی هستند که با آن‌ها نرم‌تر برخورد می‌کنیم. آن‌ها یک عده هستند که ... لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ اِلَّا اُمَانِي... کتاب را نمی‌دانند مگر یک دسته آرزوهای؛ آرزوهای از این جنس که مثلاً «ما هرکاری بکنیم، می‌رویم به بهشت، احتیاجی به عمل چندانی هم نیست، بالاخره با ما طور دیگری برخورد می‌کنند و...» یک سری آرزو به هر جهت. ... وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ؛ این‌ها دنبال یک سری گمان‌اند. حالا ممکن است این گمان‌ها مربوط به قیامت هم نباشد چراکه این گزاره‌ها ممکن است از این جنس باشد که اصلاً دنیای آن طرفی هم نیست. این‌ها دنبال یک سری گمان‌هایی هستند به تعبیر قرآن، دنبال یک سری ظن‌هایی هستند، دنبال تخمین‌هایی هستند. معلوم است که این اُمیون هستند، مورد خطاب و عتاب هم هستند، بعد می‌فرماید: (۷۹ بقره) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِاَيْدِيهِمْ... منتها وای به حال علما. کسانی که تئوری‌سازی می‌کنند. منظور از علما،

آخوندها نیست. منظور کسانی هستند که چهره‌های علمی‌اند و تئوری‌سازی می‌کنند، برای مردم برنامه‌ریزی می‌کنند. وای به آن‌ها.

### ۱-۲-۲- نظر قرآن: پذیرش فواصل بین علما و مردم و رد توجیه «استضعاف» مردم

(۱۱+) قرآن فواصل بین آدم‌های درس‌نخوانده و عوام را با آدم‌های لیدر و رهبر را قبول می‌کند. همه نمی‌توانند لیدر و عالم شوند، همه هم عوام نیستند. در جامعه یک حالت طیفی هست که یک سری هستند لیدر فکری‌اند، یک سری عوامند. این یک واقعیت است که یک‌سری آدم‌ها مقلدند. این‌ها در جریان‌ها حرکت می‌کنند. کارشان تقلید است. منظور تقلید شرعی نیست. اما یک سری آدم‌ها مرجع تقلیدند. منظور از مرجع تقلید بودن، مراجع عظام تقلید نیست. به هر جهت، مرجع تقلید هستند؛ بسترسازی می‌کنند، راه‌ها را درست می‌کنند، فکرها را درست می‌کنند و در این فکرها، عوام قدم برمی‌دارند. این یک واقعیتی است.

(۱۳-) نکته این است که قرآن چه نوع برخوردی با هر گروه مقلد و مقلد (یا مرجع تقلید) می‌کند؟ ضمن اینکه آن گندی که آن بالای می‌زند را با گند این پایینی‌ها قابل قیاس نمی‌داند. ولی از یک طرف هم اینقدر توجیه قبول نمی‌کند که عوام چیزی نمی‌دانستند، نمی‌فهمیدند و ... که اینطوری شدند. یک همچنین فضایی را هم قرآن با آن کنار نمی‌آید.

(۱۳+) یک تعبیر در قرآن داریم با عنوان «مستضعف». (۹۵ نساء) لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ... کسانی که بدون عذر و علت از جهاد در راه خدا تقاعد می‌ورزند با کسانی که در راه او با مال و جان خود جهاد می‌کنند یکسان نیستند<sup>۲</sup>... فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً... خدای تعالی مجاهدان با مال و جان خود را بر نشستگان از حیث درجه برتری داده ... وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى... خدا به هر دو وعده‌ی حسن داده است و هر دو هم خوب‌اند ... وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا؛ اما به یک اجر عظیم، با همدیگر فاصله دارند.<sup>۳</sup> (۹۶ نساء) دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا؛ درجه‌های او مغفرت و رحمت اوست، و مغفرت و رحمت صفت خدای تعالی است.<sup>۴</sup> ۵.

(۱۷-) (۹۷ نساء) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ... کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالیکه به خودشان ظلم کردند ... قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ... گفتند در چه وضعیتی بودید؟ ... قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ... ما در زمین

۲. بعضی‌ها هستند، مؤمن‌اند، اما بابت ایمانشان ضرر نمی‌دهند. بعضی هستند که مؤمن‌اند و بابت ایمانشان ضرر می‌کنند و هزینه می‌دهند. بعضی‌ها مجاهدند، بعضی‌ها قاعدند. در این حالت بالاخره شخص نشسته است. ایمانش، ایمان نشستگان است. ایمان مجاهدانه‌ی در حرکت هزینه‌ده، نیست.

۳. کسی که هزینه‌های دین و ایمانش را پرداخت می‌کند تا آن کسی که نمی‌کند، کسی که مجاهد است تا آن کسی که قاعد است، با همدیگر به یک اجر عظیم فاصله دارند.

۴. درجاتی که در بهشت هم تفاوت می‌کند، یک درجه‌اش یک عالمه است. این دو گروه درجاتی با همدیگر تفاوت دارند. تا اینکه بعضی‌ها هستند که خودشان درجه‌اند. (۱۶۳ آل عمران) هُمْ دَرَجَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ... خودشان جایزه نوبل‌اند. خودشان عکس روی آن جایزه نوبل‌اند.

۵. (۱۵+) اگر این نگاه قیامت-معادی جا بیفتد، بسیاری از امور را برای انسان بهم می‌ریزد. بالاخره، با همه‌ی این بالا پایینش، کلاً چند؟ آخرش به چی می‌ارزد؟ به اینکه انسان نهایتاً می‌خواهد زندگی کند؟ از پنجاه سال به بعد هم که با قرص و دواست. این در مقابل ابدیت اگر برای انسان جا بیفتد، انسان در جایی قرار می‌گیرد که دیگر اخراج از آنجا نیست و سر سفره‌ی اینجا هست. دنیا مزرعه‌ی آخره. این که خوب جا بیفتد، نمازشش هم جا می‌افتد، مستحباتش هم جا می‌افتد، روزه‌ی داریش هم جا می‌افتد، همه‌اش با هم جا می‌افتد. اصلاً لزومی ندارد خیلی اصرار و التماس و التجا نسبت به این مباحث باشد. همه‌اش با همدیگر جا می‌افتد.

بودیم منتها مستضعف بودیم، یعنی ما را به زیر کشیده بودند، معارف نمی‌رسید، حرف حسابی حالیمون نبود، بین رفقای بدی بودیم و هزارتا دلیل برای انحراف. قرآن نمی‌پذیرد. می‌فرماید... قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا... مگر زمین خدا وسیع نبود و نمی‌شد به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید؟ این زمین خدا به این بزرگی، می‌رفتید یک جای دیگر. به جای این مجلس، این همه مجلس. می‌گویی من در خوابگاه افتادم با این‌ها، خب، برو یک اتاق دیگر. این که نشد دلیل. ... فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ منزلگاهشان جهنم است که چه بد سر انجामी است. در درجه‌ی اول قرآن توجیهی به نام «استضعاف» را نمی‌پذیرد.

### ۱-۲-۲-۱ استثنائاتی در پذیرش توجیه استضعاف

(۱۸+) بله، یک کسانی که دیگر اصلاً هیچ چاره‌ای ندارند. انگار به عنوان یک استثنا، توجیه بعضی‌ها را می‌پذیرد که «به ما معارف نرسید، تحت قیمومیت کفر بودیم، چاره‌ای هم نداشتیم و...»: (۹۸ نساء) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ... مگر آن مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان که... لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا؛ بیچاره‌اند و هیچ کاری از آن‌ها بر نمی‌آید. (۹۹ نساء) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ... تازه خدا این‌ها را شالاید ببخشد. البته این «شاید» در مقام خدا، به نوعی «باشد» است. ...وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا.

### ۱-۲-۲-۲ خود خدا، عهده دار اجر سختی‌های هجرت در راه خدا

(۱۹) در آیه‌ی بعد هم می‌فرماید مهاجرت می‌کنی، صدمه می‌خوری؟ می‌میری؟ باشد! اجرش را می‌بری. زحمت می‌کشی؟ اجرش را می‌بری. یک بیلی به باغچه‌ی خودت می‌زنی این‌ها تنها در نگاه قیامتی درست می‌شود. (۱۰۰ نساء) وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً... و کسی که در راه خدا از وطن چشم می‌پوشد و مهاجرت می‌کند، اگر به موانعی بر می‌خورد به گشایش‌هایی نیز بر خورد می‌نماید... وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ... و کسی که هجرت‌کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده. اگر مُردی، مُردی دیگر، اجر با خدا. مگر این زندگی چه هست؟ زودتر زاییده می‌شوی به سمت قیامت. زودتر رسیده شدی، کانه در هشت ماهگی رسیدی. بعد می‌روی سمت خدا... وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

### ۱-۲-۲-۳ ماهواره، تلگرام و...؛ بسترهای جدید برای انحراف یا رشد معارف؟

(۲۰+) این عبارت «مستضعف» که اینقدر به کار می‌بریم، (باز عرض کردیم که ما که «قسیم النار و الجنة» نیستیم) ولی اینکه عده‌ای بگویند ما را گمراه کردند، ما را گول زدند، ماهواره‌ها نگذاشتند و... این از نظر قرآن پذیرفته شده نیست. این‌ها درست است بسترهای جدیدی برای انحراف ایجاد کرده، اما اگر کانال‌های تلگرامی هست که بستر جدیدی برای فساد درست کرده، همین‌ها هم بستر جدیدی برای معارف درست کرده است. کی می‌شد خانمی، حین انجام کارهای منزل، یک فایل از یک استادی گوش کند؟ باید بلند می‌شد می‌رفت سر کلاس درس. اگر این فسادها هست، ماه رمضان هم هست. اگر اینطرفی هست، آن طرفی‌اش هم هست. لذا شبهه‌ای به نام «استضاف» را قرآن خیلی قبول نمی‌کند.

### ۱-۲-۳-۱ نمونه‌هایی از عدم پذیرش توجیه استضعاف در قرآن

### ۱-۲-۳-۱ - مثال اول؛ خطای فریق: گمراهی عوام و خطای عوام: تثبیت گمراهی، لذا لِكُلِّ ضِعْفًا

(۲۱+) (۳۸ اعراف) قَالَ أَذْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ... می‌گوید با گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما در گذشته‌اند به جهنم وارد شوید... كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا... هر امتی که وارد جهنم می‌شود، لعنت می‌کند اشباه خود را. فضای لعنت‌های بین انسان‌ها، فضای جهنم است. .... حَتَّىٰ إِذَا أَذَارُكُوا فِيهَا جَمِيعًا... و چون همگی در آنجا مجتمع شوند... قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ... پیروان در مورد پیشوایانشان اینطور می‌گویند: ... رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا... پروردگارا اینان ما را به گمراهی کشیدند... فَتَاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ... عذاب ایشان را از جهنم دو چندان کن... قَالَ لِكُلِّ ضِعْفًا... می‌فرماید هر دوتایی تان دو برابر عذاب دارید. دو برابر هر کدام البته فرق دارد. عدد ۲ را دو برابر کنیم می‌شود ۴، عدد ۲۰۰۰ را هم دو برابر بکنیم، می‌شود ۴۰۰۰. ... وَلَكِنْ لَّا تَعْلَمُونَ؛ شما نمی‌دانید. (۳۹ اعراف) وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ... پیشوایان‌شان به پیروان گویند: ... فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ... هیچ فضیلتی شما به ما ندارید... فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؛ اینک به سزای اعمالی که می‌کردید این عذاب را تحمل کنید. به عبارتی خودتان عمل کردید می‌خواستید عمل نکنید. شیطان هم همینطور می‌گوید (۲۲ ابراهیم)... فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْلَا أَنفُسَكُمْ... چرا من را ملامت می‌کنید؟ خودتان را ملامت کنید.

اینکه می‌فرماید (۳۸ اعراف)... لِكُلِّ ضِعْفًا... یعنی به هر جهت شما هم انجام دادید، ما هم انجام دادیم. ما یک خطایی کردیم و آن این هست که گمراه کردیم. شما هم یک خطایی کردید و آن اینکه گمراهی را تثبیت کردید؛ خطای تثبیت گمراهی.

### ۱-۲-۳-۲ - مثال دوم، فضای دشمنی جهنمیان

(۲۸-) (۲۹ فصلت) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أُضَلَّلْنَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونُوا مِنَ الْأَسْفَلِينَ؛ کفار می‌گویند پروردگارا گمراه‌کنندگان جنی و انسی را به ما نشان بده تا آنان را زیر پا له کنیم تا خوارتر از خود ما شوند. این همان فضای جهنمی است.

### ۱-۲-۳-۳ - مثال سوم

(۳۱+) (۶۷ زخرف) الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ... آن روز دوستان دنیائی دشمن یکدیگرند... إِيَّا الْأَمْتَقِينَ؛ مگر پرهیزکاران. در جهنم فضا، فضای دشمنی با یکدیگر است.

### ۱-۲-۳-۴ - مثال چهارم

(۲۹-) (۶۴ احزاب) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا؛ به درستی خدا کافران را لعنت کرده، و برای آن‌ها عذابی سوزان تهیه دیده است. (۶۵ احزاب) خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ يَدْعُونَ وَاُولَئِكَ نَصِيرًا؛ در حالی که جاودان در آن باشند، و سرپرستی و یآوری نیابند. (۶۶ احزاب) يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ... روزی که رویه‌ایشان در آتش دگرگون شود... يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَّا اطَّعْنَا اللَّهَ وَأَطَّعْنَا الرَّسُولَ؛ و بگویند: ای کاش خدا را اطاعت کرده بودیم، ای کاش پیغمبر را اطاعت کرده بودیم.

۶. اُخْت، تنها به معنای خواهر نیست. مثلاً وقتی می‌گویند «كَانَ وَ أَخَوَاتِهَا» یعنی کان با کلمات شبیه به آن.

(۶۷ احزاب) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا؛ و گفتند : پروردگارا ! ما بزرگان و سالخوردهگان خود را اطاعت کردیم ، و آنها ما را گمراه کردند. تقصیر ما نبود، یک سری بزرگانی داشتیم که اینها گمراه کردند ما را. اینها گمراه بودند یک زمینه‌ای چیدند، ما هم گمراه شدیم. (۶۸ احزاب) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا، پروردگارا ! پس عذابشان را دو برابر کن، و به لعنتی بزرگ لعنتشان فرما. که جواب این‌ها هم می‌شود همان که می‌فرماید (۳۸ اعراف) ... لِكُلِّ ضِعْفٍ...

### ۱-۳-۳- دلایل نپذیرفتن توجیه استضعاف

#### ۱-۳-۱- تقلید

(۳۲-) این استدلال که (۶۷ احزاب) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا؛ و گفتند : پروردگارا ! ما بزرگان و سالخوردهگان خود را اطاعت کردیم ، و آنها ما را گمراه کردند. به نظر استدلال درستی می‌آید. از امام صادق(علیه السلام) می‌پرسند که چرا در میان یهودیان تقلید هست، اشکال دارد، در ما تقلید هست، اشکال ندارد؟ چه فرقی دارد تقلیدی که ما انجام می‌دهیم با تقلیدی که یهود انجام می‌دهد. ضمن همین آیه روایتی است که عرض می‌شود: « عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قَوْلٍ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قَالَ هَذِهِ لِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ... »؛ امام حسن عسکری در تفسیر آیه «پس وای بر آنان که کتاب را به دست خود می‌نویسند، آنگاه می‌گویند این از جانب خداست تا با آن بهایی اندک بستانند، پس وای بر آنان از آنچه با دست خویش نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند» (بقره: ۷۹) فرمودند: اینان قوم یهود بودند، ...إِلَى أَنْ قَالَ وَقَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ ع إِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْعَوَامُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ فَكَيْفَ ذَمُّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَ الْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ وَ هَلْ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يَقْلُدُونَ عُلَمَاءَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ... تا آنجا که فرمودند: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: اگر این مردم یهودی از تورات فقط همان که از علمای خود می‌شنوند نمی‌دانند بنابراین راهی جز همان برایشان باقی نمی‌ماند، پس چطور خداوند ایشان را به تقلید کردن و قبول از علمای خود سرزنش نموده ، و مگر نه این است که عوام یهود همچون عوام ما تقلید علمای خود می‌کنند؟

#### ۱-۳-۱- علت مذمت تقلید در یهود: تقلید عوام یهود در عین علم به فسق فقهایشان

...فَقَالَ ع بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عَوَامِّ الْيَهُودِ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ... حضرت صادق (ع) فرمود: میان عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک جهت فرق و تفاوت است و از جهتی برابری. ...أَمَّا مِنْ حَيْثُ الْإِسْتِوَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ ذَمَّ عَوَامِنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ... اما از جهتی که آن دو با هم برابری است که خداوند عوام ما را به تقلید از علمای خود همان طور مذمت کرده که عوام و علمای یهود را سرزنش نمود. هردو تقلید می‌کنند. این یعنی تقلید طبیعی است. یک عده بستر سازند، یک عده در آن بسترها حرکت می‌کنند. ... وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَإِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصُّرَاحِ وَ أَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرَّشَا وَ تَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ وَ اضْطِرُّوا بِقُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَن فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يَصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ... و اما از جهت افتراق، به تحقیق عوام یهود صریحاً از کذب علمای خود و خوردن حرام و رشوه و تغییر احکام از واجبات آن با شفاعت و عنایت و تملق و چاپلوسی با خبر



بودند و به ناچار با معارفِ قلوبِ خود به این نکته پی برده بودند کسی که رفتارش مانند علمای ایشان باشد فاسق است و جایز نیست به خاطر خدا تصدیق شود و نه به عنوان واسطه میان خلق و خدا. ... فَلِذَلِكَ ذَمُّهُمْ وَ كَذَلِكَ عَوَامَّنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ عُلَمَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصْبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالُبَ عَلَى الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا... به این دلیل است ذم آنها. یک عالمی جلو خودشان گذاشتند که «تکالُب بر دنیا» دارد. یعنی مثل سگ به هم می‌پزند سر دنیا. با اینکه این را می‌دانستند، تقلید کردند. می‌دانستند که علمایشان اینطورند. با این حالت تقلید می‌کردند. ببینید محتوا را کاری نداشت.

### ۱-۳-۲- اهمیت شخص تقلید شونده

(۳۵-) اصلاً خود اینکه می‌فرماید (۲۴ عبس) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ انسان باید به غذای خود بنگرد، گفتند که این غذای او یعنی «العلمُ مِنْ مَنْ يُوْخَذُ» علم را از کی بگیرد. یک حرف نصفه نیمه‌ای بین مردم رواج پیدا کرده که «لا تنظر الی مَنْ قال ولكن انظر الی ما قال» نگاه نکن به طرفی که حرف می‌زند، نگاه کن به حرفی که زده می‌شود. این استفاده اش در جایی درست است که انسان ببیند یک حرف خوبی واقعاً هست، معلوم است که این حرف خوب است، حالا یک نفری این حرف را می‌زند که من او را دوست ندارم. می‌گویند این حرفی که معلوم است خوب است را به جرم اینکه آدم بدی این حرف را می‌زند، حرف را رد نکن. ولی اتفاقاً «مَنْ قَالَ» مهم است. «العلمُ مِنْ مَنْ يُوْخَذُ» باید ببینید علم را از چه کسی می‌گیرید. اگر کسی «أَخَذَ الی الارض» باشد، آیات الهی هم داشته باشد، اما سمت و سویی به سمت زمین باشد، این آدم ارزش تقلید ندارد.

### ۱-۳-۱- مذمت تقلید از فقیه فاسق در اسلام

(۳۷+) ... فَمَنْ قَلَّدَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ فَهُوَ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ عُلَمَائِهِمْ... در یک چنین اوضاعی هر کدام از عوام ما از چنان فقهایی (مثل فقهای یهود) تقلید کند درست همانند یهودی‌ها خواهند بود که مشمول ذم خداوند به واسطه‌ی تقلید از فقیهان فاسق خود شدند. یک نفر دید که آن انسان بسترساز در دنیا فرورفته، یک انسان پرهوای نفس است، آن وقت اگر در یک چنین بستری حرکت کرد، این هم مورد مذمت است و با یهود برابر است.

### ۱-۳-۱- ویژگی فقیه تقلید شونده: صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ

(۳۶+) مسئله‌ی تقلید، امروزه با مسئله‌ی تقلیدی که آن روز مطرح می‌کردند، خیلی فرق دارد. مسئله‌ی تقلید امروزه کارشناسی است. مثل درس‌خواندگی، مثل پزشکی. ضمن اینکه این نکته را باید بدانید که درس‌خواندگی هم در معارف دینی، احتیاج به طهارت دارد. یک تفاوتی که دارد همین است. متن اصلی دین ما همین قرآن است. همین قرآن را گفتند که (۷۹ واقعه) لَّا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ؛ طهارت می‌خواهد برای برخورد با قرآن. باید شخص اهل طهارت باشد و برود دنبال طهارت. امروزه از مسئله‌ی تقلید این به ذهن می‌آید که کانه یک کار کارشناسی است. انگار طرف درس‌خوانده است و همین. اما دقت کنید که نگاه دین اینچنین نیست. دین را از چه کسی بگیرید؟ دین را از کسی بگیرید که

(۳۸-) ... فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ ... پس هر فقیهی که مراقب نفسش بوده و حافظ دین خود است و با نفس خود مخالف است و مطیع امر مولای خود می‌باشد... فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ... بر عوام واجب است که از چنین فقیهی تقلید کنند. معلوم است که اینچنین شخصی واسطه‌ی خدا و مردم است.

حتماً جهت علمی مهم است اما به آن نکاتی که تأکید می‌شود از این جنس است که صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَي هَوَاهُ یک چنین انسان فقیهی، عوام از او تقلید می‌کنند.

### ۱-۳-۲- فطرت

(۲۴+) در روایات فطرت نگاه نکنید. در آنجا هم همین را می‌گویند. انسان‌ها با فطرت پاک خود متولد شدند. یولدُ علی الفطره... انسان‌ها متولد بر فطرت می‌شوند. ...ثم یهودانه و ی نصرانه... بعداً یهودی یا نصرانی می‌شوند. یا اینکه.. یولد علی الاسلام... همه روی فطرت پاک اسلامی که همان اصل دین است، به دنیا می‌آیند. این فطرت اگر پاک بماند، کار که عرضه می‌شود، خودش می‌فهمد که این کار بد است یا خوب است. این همان چیزی بود که در جلسات گذشته تحت عنوان «شرح صدر للاسلام» و «شرح صدر للكفر»، عرض کردیم و زیاد هم مانورد دادیم و بحث کردیم.

انسان کارهای خوب و بد را می‌فهمد. (۱۴ قیامت) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَي نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ؛ بلکه انسان خود بر نیک و بد خویش به خوبی آگاهست. (۱۵ قیامت) وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ؛ ولو اینکه عذر بیاورد.

این فقره از آیات را جدی بدانیم؛ خداوند به هفت تا قسم که (۱ شمس) وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا؛ (۲ شمس) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا؛ (۳ شمس) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا؛ (۴ شمس) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا؛ (۵ شمس) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا؛ (۶ شمس) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا؛ (۷ شمس) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا.<sup>۷</sup> قسم می‌خورد که بعد بفرماید: (۸ شمس) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ این نفس که تصفیه شده، الهام فجور و تقوا به آن شده است. فجور و تقوا را نفس می‌فهمد. لذا هر کس بتواند فطرتش را پاک تر نگه بدارد و آلوده نکند (۹ شمس) فَذُ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ (سوگند به این آیات) که هر کس جان خود را از گناه پاک سازد رستگار می‌شود. بعد آن وقت می‌فرماید (۱۰ شمس) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ و هر کس آلوده‌اش سازد زیانکار خواهد گشت. کسی که دسیسه بکند با نفس و حرفش را گوش ندهد، آن وقت نفس لگدکوب شده است. اما باز هم نقش‌های فطرت حکاکای شده روی وجودش هست. این نکته‌ی مهمی است که (۳۰ روم) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است ... لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ... در آفرینش خدا دگرگونگی نیست ... ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. اصلاً نقش فطرت را با پاک‌کن نمی‌شود پاک کرد، حجاری شده روی سنگ است. این پیامبر درون هست، زنده است، حرف می‌زند؛ یک عده لگدکوبش می‌کنند، دهنش را می‌بندند که حرف نزنند. وگرنه حرف او معلوم است. قرآن اینطور بررسی می‌کند که (۳۸ اعراف) ... لِكُلِّ ضِعْفٍ...

### ۱-۴- تهمه

پس آنچه که قرآن به ما می‌آموزد این نکته است که از ما گمراه بودن را نمی‌پذیرند. اینکه بگوییم عوام بودیم و مقلد بودیم، اینطور گفتند، ما اینطور عمل کردیم و ... پذیرفته شده نیست. چرا؟ اولاً فطرت تو سالم است یانه؟ ثانیاً از چه کسی تقلید می‌کنی؟ در بستر چه کسی حرکت می‌کنی؟ این‌ها چیزهایی است که قرآن به آن اهتمام دارد.

۷. (شمس ۱)-بنام خدای رحمان و رحیم سوگند به خورشید و گسترش نور آن. (شمس ۲)-سوگند به ماه وقتی که دنبال خورشید می‌رود. (شمس ۳)-و به روز سوگند وقتی که همه جا را روشن می‌سازد. (شمس ۴)-و به شب سوگند وقتی که روی روز را می‌پوشاند. (شمس ۵)-و سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرده. (شمس ۶)-و سوگند به زمین و آنکه آن را بگسترده. (شمس ۷)-و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید.

## ۲- اُمّی در قرآن (وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ... ۷۸ بقره)

(۴۵-) واژه‌ی «اُمّی» را معمولاً درس نخوانده معنا می‌کنند. در قرآن، «اُمّی» نقطه‌ی مقابل «اهل کتاب» قرار گرفته است، یعنی قرآن، مشرکین را «اُمّی» خطاب می‌کند.

### ۲-۱- اُمّی از نظر قرآن، یعنی محروم از وحی

(۴۵-) (۲۰ آل عمران) فَإِنْ حَاجُّوكَ... اگر با تو محاجه کردند... فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ... بگو من چهره‌ام را به سوی خدا تسلیم کردم و همه‌ی پیروانم... وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ... و بگو به اوتوالکتاب و اُمّیین آیا تسلیم شدید؟... فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ؛ اگر اسلام آوردند راه سعادت خود را یافته‌اند و اگر نیاوردند تو وظیفه خودت را انجام داده‌ای چون بیش از ابلاغ، وظیفه‌ای نداری و خدا بینای به (اعمال) بندگان است. از اینجا مشخص می‌شود که کلمه‌ی «اُمّی»<sup>۸</sup> در اصطلاح، در مقابل اهل کتاب است. منظور قرآن از «اهل کتاب» چیست؟ کدام «کتاب» مد نظر است؟ تورات و انجیل و کتب وحیانی؛ از همین معلوم است که ترجمه‌ی «اُمّی» به «بی‌سواد» صحیح نیست. «اُمّی» یعنی کسی که اهل وحی نیست. وقتی «اُمّی» را بی‌سواد معنا می‌کنیم، می‌گوییم ما که الحمدلله با سوادیم، قرآن هم که برای «امیین» آمده؛ پس برای ما نیامده! امی از دید قرآن کسی است که اهل وحی نیست، اهل همین چرت و پرت‌های غیر وحیانی است، کتاب به او داده نشده؛ از دید قرآن چنین انسانی بی‌سواد است، حتی اگر مدرک دکتری هم داشته باشد. وقتی شخصی اهل «عمل به وحی و اعتقاد به وحی و اعتماد به وحی» نباشد، از نظر قرآن بی‌سواد است.

(۴۸-) (۲ جمعه) «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ... اوست خدایی که از میان امیین پیغمبری از همان مردم برانگیخت... يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ... تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند... وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ... و آن‌ها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب و حکمت الهی بیاموزد... وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ با آنکه پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند. اگر «امیین» را تنها به بی‌سوادها و مشرکین معنا کنیم، پس این خدایی که در امیین رسول مبعوث کرده، یعنی در مشرکین رسول مبعوث کرده یا در میان آدم‌های بی‌سواد رسول مبعوث کرده است. آیا رسالت رسول برای بی‌سوادهاست یا (۳۶ مدثر) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ است؟ معلوم است که (۳۶ مدثر) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ است. حالا آیه‌ی بعد را دقت کنید: (۳ جمعه) وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ... این پیغمبر برای یک سری اُمّی دیگر که هنوز نیامده‌اند، مبعوث شده است. یعنی ما برای پیغمبر به منزله‌ی اُمّی هستیم که آمده وحی را به ما یاد بدهد. وحی را به ما یاد بدهد، می‌شویم باسواد. می‌شویم اهل کتاب. از این جهت است که وقتی دائم می‌گویند قرآن در محیط بی‌سوادی و بی‌فرهنگی آمده، و الحمدلله الان ما با سواد هستیم و فرهیخته و ... اگر در این سوادها و فرهیختگی‌ها وحی نباشد، اعتماد و اعتقاد و عمل به وحی نباشد، انسان‌ها بی‌سوادند. این‌ها اهل کتاب نیستند، اُمّی هستند.

۸. معنای تحت اللفظی آن می‌شود «مادردادی».

(۶۲-) امیون هم معنی خودش را دارد. همه‌ی ما امی، همه‌ی بیسواد، همه بی‌وحی. پیغمبر آمده تا در بستر دین، وحی را آموزش دهد و سواد یاد دهد. سواد داشتنی به معنای اهل وحی بودن و اعتماد به آن و براساس آن عمل کردن و اعتقاد اینطوری داشتن.

## ۲-۲- نسبت امی به مشرکین، وصف منفی است

امی بودن از این باب یک وصف منفی است که به مشرکین نسبت می‌دادند. چرا؟ چون می‌گفتند این‌ها اهل «کتاب» نیستند، اهل «وحی» نیستند. یهود و نصارا اهل وحی‌اند. اهل کتابند. اهل کتابند نه اینکه در مسابقات کتابخوانی تبحر دارند، نه، یعنی اهل کتب وحیانی‌اند. منظور این است. پس معلوم است معیار سواد و بی‌سوادی، وحی است و اعتماد به وحی و اعتقاد به وحی و عمل براساس آن.

## ۲-۳- نسبت امی به پیغمبر، وصف مثبت است

### ۲-۳-۱- دلیل امی بودن پیغمبر، رفع شک مبطلون

(۵۲-) راجع به پیغمبر هم داریم که پیغمبر امی است. در مورد پیغمبر سواد نداشتن، شاید لازم بوده است. به معنای سواد خطی، همان چیزی که معروف است به عنوان سواد: (۴۸ عنکبوت) وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ... تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی‌خواندی... وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ... هیچ خطی را هم نمی‌نوشتی... إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ؛ و گر نه مبطلان در نبوت به شک می‌افتادند. برای پیغمبر یک سری ویژگی‌هایی لازم بوده که او به عبارتی خودش کتاب نخوانده باشد، خطی هم ننوخته باشد «نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد» او باید قبل از رسالت نه چیزی نوشته باشد و نه چیزی خوانده باشد. این از این جهت است که مبطلون به شک می‌افتادند.

(۵۷+) از آنطرف هم اینطور نیست که وقتی می‌فرماید (۴۸ عنکبوت) وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ... به این معنی باشد که کتاب‌های دیگر نمی‌خواندی. اصلاً قرآن که این‌ها را کتاب نمی‌داند. منظور از «کتاب»، «وحی» است. آن روز با این روز متفاوت بوده. آن موقع که کتاب به اینصورت نبوده است. منظور این است که تو اصلاً وحی نمی‌خواندی.

### ۲-۳-۲- امی بودن، شرافت است برای پیغمبر

(۵۳+) اینکه کتابی از قبل نخواندی، یعنی خود پیغمبر اهل کتاب نیست، امی است. اما اهل کتاب نبودن داریم تا اهل کتاب نبودن. یکی اهل کتاب نیست، امی است، بیسواد است، بی‌وحی است. یکی اهل کتاب نیست اما خودش «صاحب کتاب» است. کتابش مهیمن بر کتب دیگر است.<sup>۹</sup> این امی برای پیغمبر شرافت است. اهل کتاب نبودن برای پیغمبر شرافت است. چون او که کتاب نخوانده، وحی نخوانده، اینطور نبوده که انجیل دستش بوده باشد. او در حقیقت صاحب وحی بوده و او کسی بوده که کتابی آورده که مهیمن بر کتب دیگر است. پس یک ویژگی ممکن است برای توده‌ی مردم ویژگی منفی‌ای باشد که اهل وحی نباشند. همین ویژگی برای پیغمبر ویژگی ممتاز است. که قرآن اینطور می‌فرماید (۱۵۷ اعراف) الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ... کسانی که تبعیت می‌کنند از رسول نبی امی. اگر بفرمایید درس

۹. (۴۸ مائده) وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ...

نخوانده درست است. بفرمایید وحی نخوانده، این هم درست است. نه درسخوانده و نه وحی خوانده. مؤمن به دین حنیف ابراهیمی. همان دین یکتاپرستی ابراهیمی.

### ۲-۳-۱- ایمان پیغمبر به دین حنیف ابراهیمی در عین تصدیق انبیاء دیگر

(۵۶-) پیامبر ما تصدیق کننده‌ی پیامبران قبلی بوده و باید باشد. ولی اینطور هیچ جا نقل نشده که پیامبر مسیحی بوده. اهل کتاب به معنای اینکه وحی بخواند، نبوده. (۵۸-) مصدق انبیا بودن یک بحثی است، اینکه ایشان کتاب بخواند و مسیحی باشد، بحثی دیگر است که اینطور نبوده. همان دین حنیف ابراهیمی درونی که چیز فوق‌العاده‌ایست را ایشان از همان اول داشتند. کما اینکه نکته‌ای که در مورد ارهاصات نبی داریم همین است. اینطور نیست که انبیاء به صورت ناگهانی نبی بشوند. بلکه آن‌ها یک شیبی می‌گیرند به سوی نبوت. البته عرض از مبدأ پیغمبر خیلی بالاست. آن شیبی که گرفته می‌رسد به منتهای کار. (۴۲ نجم) وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ. «الْمُنْتَهَىٰ» آن جایی است که رب تو است. ربی که تو را مدیریت کرده. آن جا دیگر منتهاست، مال پیغمبر است. اینطور نیست که وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ (بجای رَبِّكَ) الْمُنْتَهَىٰ. اینجا آنجایی است که پیغمبر قله را زده است. قرآن که می‌گوید کتاب نخواند، یعنی حتی وحی نخوانده. ولی اینکه مصدق پیغمبران قبلی بوده است، حتماً بوده. این برای پیغمبر شرافتی است که اهل وحی نبوده ولی صاحب وحی بوده.

### ۲-۳-۱- ویژگی‌های خاص پیغمبر یکتای عالم

یک سری ویژگی‌ها هست برای خود پیغمبر. مثلاً در روایات آمده است که پدر و مادر پیغمبر زودتر از او از دنیا رفتند. حتی قبل از اینکه ایشان به سن بلوغ برسد. برای اینکه ولایت احدی به گردنش نباشد. ولایت پدر به گردنش نباشد. ایشان تحت ولایت نباید باشد. او می‌خواهد یکتای عالم باشد. برای همین یک ویژگی‌هایی باید داشته باشد. نباید سواد داشته باشد، نباید بخواند، نباید بنویسد و حتی ولایت پدر گردنش نیست.

### ۲-۴- ملاک مدنیت در یک مکان از نظر قرآن، رفتن وحی به آنجا؛ ملاک قریه بودن هم نرفتن

#### وحی

(۶۰-) من یک موقعی عرض کردم که قرآن گاهی سر بحث مدنیت و تمدن این نگاه را دارد که وقتی که وحی جایی باشد، می‌گوید تمدن رفت. وقتی در جایی وحی نرود می‌گوید آنجا روستاست. یک درگیری‌ای دارد با عنوان قریه، روستا. روستایی که قرآن می‌گوید با روستایی که ما می‌گوییم فرق دارد.

این آیه نشان می‌دهد که خدا چه مقدار ریز می‌بیند: (۵۸ اسراء) وَإِنَّ مِنْ قَرْيَةٍ... هیچ قریه ای نیست... إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ... مگر اینکه ما هلاک کننده آن قبل از قیامت هستیم... أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا... و یا عذاب کننده آنیم به عذابی شدید... كَانْ ذَالِكِ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا؛ و این در کتاب نوشته شده است، سطر به سطر است. معلوم است که این عنوان روستا، با عنوان روستاهای خودمان فرق دارد. اینطور نیست که روستاها باید بشوند جوامع شهری بزرگ که قبل از قیامت عذاب نشوند. می‌فرماید اگر عنوان «قریه» باشد، من خدا پدر قریه را قبل از قیامت در می‌آورم. معلوم است که قریه برایش یک عنوان منفی است. روستا کجاست؟ یک روستایی به نام آمریکا. یک روستایی به نام

سوئیس. بستگی دارد که وحی رفته یا نرفته. وحی اعتقاد هست، اعتماد هست، اگر وحی رفته که آنجا روستا نیست. اگر وحی نرفته، روستاست. برای همین است که ادبیات قرآن با ادبیات ما فرق دارد. شاید اینکه مولوی می گوید « ده مرو، ده مرد را احق کند. عقل را بی رنگ و بی رونق کند» منظورش همین دهی است که قرآن می گوید. در سوره‌ی مبارکه‌ی یاسین هم جایی که انبیا نرفته‌اند اسمش را می‌گذارد قریه، وقتی انبیا می‌روند، اسمش را می‌گذارد مدینه.

### ۳- بحث خارج از موضوع: گرد و خاک کردن در زندگی دیگران

(۶۴-) گرد و خاک کردن در زندگی بقیه، بد است. کسی خیلی از زندگی اش تعریف بکند، خوب نیست. خوار کردن مؤمنین خوب نیست. گاهی اوقات یک دقت‌هایی در این زمینه‌ها لازم است. در این زمینه به این روایت دقت کنید:

عن حسین بی ابی العلاء: خرجنا الی مکه نیف و عشرون رجلاً... حسین بن ابی العلاء می گوید: بیست و خورده ای مرد بودیم که عازم مکه شدیم... فکنت اذبح لهم فی کل منزل شاه... من خیلی اهل بخشندگی بودم، در هر منزلی یک گوسفند می‌کشتم و می‌خوردیم... فلما اردت ان ادخل علی ابی عبدالله... وقتی به محضر حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدم... قال لی: یا حسین! و تذلل المومنین؟!... آن حضرت به من فرمودند: ای حسین! مومنین را خوار می‌کنی؟!... قلت: اعود بالله من ذلک!... عرض کردم: به خداوند پناه می‌برم از این کار!... فقال: بلغنی انک کنت تذبح لهم فی کل منزل شاه... حضرت فرمودند: باخبر شدم که تو در هر منزل و استراحتگاهی که می‌رسیدی گوسفندی را ذبح می‌کردی... قلت: ما اردت الا الله... عرض کردم: من تنها برای خداوند این کار را می‌کردم... فقال: اما کنت تری ان فیهم من یحب ان یفعل فعلک، فلا یبلغ مقدرته ذلک، فتقاصر الیه نفسه؟!... حضرت فرمودند: آیا ندیدی که در میان همراهات کسانی بودند که دوست داشتند مانند تو این کار را انجام دهند ولی دارایی شان به آن نمی‌رسید و در نتیجه یک کمبود و کاستی در خود احساس کرده و سرشکسته می‌شدند؟!... فقلت: استغفر الله و لا اعود؛ عرض کردم: از خداوند طلب بخشش می‌کنم و دیگر این کار را انجام نمی‌دهم.<sup>۱۰</sup>

(۶۶-) گاهی اوقات در سبک زندگی های ما، در روابطمان رفت و آمدهایمان، کارهایی اتفاق می‌افتد که رسماً خوار کردن دیگران است. شخص می‌رود منزل کسی و می‌بیند که خانم طرف غذاهای مختلفی درست کرده و با یک چاقو هم افتاده به جان یک هندوانه و آن را به اشکال مختلف درآورده. شما فکر نمی‌کنی که در این مهمانی به ذهن یک کسی می‌آید که «بین بقیه زن گرفتند، ما هم زن گرفتیم»؟! این جور گرد و خاک کردن‌ها، گرد و خاک کردن‌های خوبی نیست. بالاخره پولش را دارد، هنرش را دارد. ببینید در روایت می‌گوید من بخاطر خدا این کار را کردم. اما امام در پاسخ می‌فرماید خوار کردی مؤمنین را. کسی دیگر هم دوست داشت مهمانی بدهد و نمی‌توانست و تو عملاً با این کارت آن‌ها را خوار می‌کنی. این از آن چیزهایی است که ما در سبک زندگی باید حواسمان جمع باشد که چه می‌کنیم و نکته‌ی بسی مهمی است. (+۶۷) می‌بینی یک مهمانی آدم‌ها می‌روند و می‌آیند، به جای اینکه خوشحال باشند، سنگین شدند. چرا؟ بخاطر همین گرد و خاک‌ها. این‌ها را باید ما به جد حواسمان را جمع بکنیم. هنرهایتان را بگذارید برای خانواده‌ی خودتان. یکی از مشکلاتمان در مباحث مشاوره همین است: گرد و خاک دیگران برای زندگی طرف. چیز معمولی اشکال

۱۰. بحار الانوار: ص ۲۶۹/ج ۷۳ از محاسن: ۲/۳۵۹

نداره حالا. مثلاً سوپ بلدی، خب درست کن. اما گل آرایبی و تزئینات آنچنانی، هنرمندی‌های آن مدلی و ... همه را وقتی یک بسته می‌کنید، حواستان به آن سر دیگر داستان هم باشد.

(۶۸-) بایی هست به نام حسن خلق و حسن صحابه و سایر آداب سفر. حسن مصاحبت یکی از چیزهای جدی سبک زندگی است که ان‌شاءالله حواسمان را هم نسبت به این چیزها جمع می‌کنیم. این هم از همان چیزهاست که خود آدم وقتی داخل خودش می‌رود می‌فهمد که چه غلطی دارد می‌کند. این کارها را می‌کند که سری در بیاورد که همه بگویند عجب انسانی است. خودش می‌فهمد و آدم‌ها هم می‌فهمند. این مدل زنانه اش. مدل مردانه‌اش هم به همین ترتیب.